



انتشار کتاب‌هایی که به نحوی مسایل روز جامعه را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهند بی‌گمان عوارض و فواید خاص خودش را هم به دنبال دارد به‌خصوص در حوزه سیاست به نظر می‌رسد انتشار آثاری در باب فلسفه سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی و... قاعدتاً در این میان ارجح‌اند چرا که چنین کتابهایی قدرت آن را دارند تا قوه تحلیل را در میان اهل کتاب تحریک و تکثیر کنند که اتفاقاً در سالهای اخیر چنین آثاری کم نبوده‌اند. انتشار کتابی که به جمع‌بندی و تحلیل مباحث روز بنشیند شاید به نوعی پیوند روزنامه و کتاب باشد و به نظر چنین امکانی می‌تواند حداقل توجه خیلی‌ها را به کتاب و کتابخوانی معطوف کند. با این فکر بود که مجموعه‌ای طراحی و شاید اواخر مهر ماه ۷۸ به محمد قوچانی پیشنهاد شد. او از این مجموعه استقبال کرد اما گویا مشغله کاری مانع از همکاری‌اش با ما شد. قرار بود در آن مجموعه به زندگی سیاسی برخی از چهره‌های مؤثر در تحولات سال‌های اخیر پرداخته شود که امیدوارم در آینده این فرصت فراهم آید.

با این پیش‌زمینه بود که وقتی خبر ترور حجازیان منتشر شد بر آن شدیم تا به این نیاز جامعه به گونه‌ای پاسخ‌گوییم. پس به بررسی اندیشه‌ها

#### ۸ = شلیک به اصلاحات

و آراه حجازیان پرداخته و زمینه‌های ترور او را تا آنجا که امکانات ما اجازه می‌داد بررسی کرده و حاصل کار کتابی است که «شلیک به اصلاحات» نام گرفت. چرا که حجازیان با اتکا به اندیشه‌های کاربردی خود سهم بسزایی در تحقق شعارهای انتخاباتی رییس جمهور خاتمی داشته است. او علاوه بر آن که سیاستمداری تیزهوش بوده، اندیشمند بزرگی نیز هست.

این کتاب با نگاهی به ترور در ایران تلاش می‌کند تا زمینه‌های احیای ادبیات خشونت و بروز آن را در سالهای اخیر، مورد بررسی قرار دهد.

#### ۱۱۰ = شلیک به اصلاحات

در دوران دراز سلطنت ناصرالدین شاه، همراه با تحولات بسیاری که زمینه‌ساز انقلاب مشروطه شد، انجمن‌های مخفی سیاسی پدید آمدند و در پایان این دوره ۵۰ ساله استبداد شرقی بود که از تپانچه «میرزارضا کرمانی» در صحن حضرت عبدالعظیم تبری به سینه شاه قدر قدرت ایران شلیک شد که کشور را یکپارچه تکان داد. فصلی نو در تاریخ ایران آغاز شده بود. افسانه‌ها به گرد «شاه شهید» هر چه بیشتر می‌تند. درباریان می‌دانستند که این پار شاه را کسی کشته که نه انگیزه فردی داشته و نه نسب از اشراف می‌برد. میرزا رضا از آزادتمندان سیدجمال‌الدین اسدآبادی، از رهبران بیداری ایرانیان، روحانی طراز اول، منادی اتحاد اسلام و از مبارزان سرسخت ضد استبدادی بود. میرزا که به اشاره سید جمال‌الدین، از استانبول به قصد کشتن شاه به تهران آمده بود، پیش از این طعم استبداد را با تمام وجود خود چشیده بود. در شورش مردم تهران علیه امتیاز «رژی» دستگیر و چهار و سان نیم در زندان قزوین با آزار و شکنجه در حبس بود. ناصرالدین شاه به تیر میرزارضا درگذشت. پسرش مظفرالدین شاه، میرزا رضا شاه‌کش... را بردار کرد. مظفرالدین شاه هر چند به مرگ طبیعی مرد، اما طعم تلخ ترس از گلوله را در پاریس تجربه کرد. در سفر فرانسه، زمانی که از محل اقامتش با کالسکه به همراهی تنی چند برای دیدن یک نمایشگاه بین‌المللی بزرگ به محل نمایشگاه می‌رفت، در راه یک آنارشویست اروپایی که شاه در خاطرات خود از او به نام «آن خبیث ملعون» یاد می‌کند تیری به او شلیک کرد. شاه جان به در برد و ضارب دستگیر شد.

مظفرالدین شاه، در روزهای آخر عمر خود در برابر موج توفنده انقلاب مردم به ناچار فرمان مشروطه و تشکیل مجلس اول را امضا کرد. اما «محمدعلی میرزا» جانشین او، از همان آغاز نشان داد که جز استبداد

### ترور در ایران\*

هر چند «آقا محمدخان قاجار» سرسلسله قاجاریه در شب ۲۰ ذیقعد ۱۲۱۱ قمری به دست دو نفر از خدمه خود در سن ۶۳ سالگی کشته شد اما ترور سیاسی، به مفهوم عملی سازمان یافته و از پیش برنامه‌ریزی شده و به عنوان یک تاکتیک در سیاست، مانند بسیاری از مظاهر تمدن نو، در عصر ناصرالدین شاه است که برای اولین بار در تاریخ ایران آغاز می‌شود. و اگر در جستجوی پیشینه‌ای برای آن در تاریخ مبارزات فرقه اسماعیلیه، از دوران حسن صباح به بعد پژوهش کنیم، دورانی که فداییان اسماعیلیه با کشتن برخی از اعضای حکومت آن زمانه به دوره‌ای از تاریخ ایران، تحرک و رنگ و بو خاص بخشیدند. ترور سیاسی در تاریخ ایران، از عصر ناصرالدین شاه تاکنون بارها معنی و مفهوم خود را تغییر داده است اما به رغم افت و خیزهای بسیار به کمتر دوره‌ای بر می‌خوریم که از آن نشانی برجای نمانده باشد.

\* بخش اول این مقاله برگرفته از محله آدینه، شماره ۳۰، آذر ماه ۱۳۶۷ است از ماجرای ترور کاظم ساسی تا ترور سعید حجازیان توسط تندروین گران این مجموعه ترشح شده است.

راه انقلاب علم می‌کند. سرانجام روز ۲۱ رجب ۱۳۲۵ قمری، زمانی که به همراهی سیدعبدالله بهبهانی، از روحانیون بزرگ از مجلس خارج می‌شود، «عباس آقا صراف» یکی از اعضای انجمن انقلابی به دستور و با نقشه «حیدر عمو اوغلی» و هم‌انجمن به او نزدیک شده و او را با شلیک گلوله‌ای می‌کشد. عباس آقا بلافاصله گلوله‌ای نیز به مغز خود شلیک کرده و در همان محل در می‌گذرد. در جیب عباس آقا کارت‌تی یافته می‌شود با این نوشته «عباس آقا صراف آذربایجانی، عضو انجمن نمره ۴۱، فدایی ملت». دو کیسول سم استریکتین و یک پارچه سنگ دوزخ در جیب‌های عباس آقا عزم او را به خودکشی، گریز از شکنجه و حفظ اسرار انجمن به مستبدین نشان داد. این ترور نام «حیدر عمو اوغلی» را بر سر زبانها انداخت. حیدرعلی تازی و ردیف، یکی از درخشان‌ترین چهره‌های انقلاب مشروطه اهل سلماس بود. در روسیه مهندسی برق خوانده بود. در ۲۰ سالگی به ایران بازگشته مدتی در کارخانه برق حاج امین‌الضرب و مدتی نیز در کارخانه برق مشهد مقدس کار کرده و پس از فرار از مشهد به تبریز رفته و در آنجا انجمن را بنا نهاده بود. جنازه عباس آقا، تا چند روز با بی‌مهری مأموران نظمی روبرو بود، اما مردم از او چون شهیدی انقلابی نام می‌بردند. در مراسم هفت او جمع کثیری گرد آمدند و «ملک الممکلین» و «بهاء‌الواعظین» از روحانیون مشروطه‌خواه در این مراسم سخنرانی کردند. در جهلم او بازار بسته شد و به نوشته روزنامه «حبل‌المتین» بیش از صد هزار نفر در این مراسم شرکت کردند. سیدجمال واعظ، ملک‌الممکلین از او تجلیل کردند و بهاء‌الواعظین شعری خواند که با این ابیات پایان می‌یافت:

ای جهان عزت ای عباس آقا کز شرف  
زخم قلب ملک و ملت را تو شافی مرهمی

راهی نمی‌شناسد و هدفی جز سرکوب و نابودی مشروطه‌خواهان و مشروطه ندارد. اقدامات «محمدعلی میرزا» از حادثه آفرینی‌های گوناگون تا به توپ بستن مجلس به یاری فزاقان روس به فرماندهی «لیاخوف»، جز قوی‌تر کردن عزم مردم ایران نتیجه‌ای در بر نداشت. مبارزه مردم و انقلابیون در زمان «استبداد صغیر» بر آگاهی سیاسی آنان افزود. و سازمانهای گوناگون سیاسی به ویژه در تبریز و سپس در دیگر شهرهای ایران از جمله تهران شکل گرفتند، جنبش مردم تبریز سرانجام مردم تهران، گیلان و دیگر نقاط ایران را نیز به حرکت درآورد. مبارزه مسلحانه مردم تبریز و سایر شهرها سرانجام انقلاب را برای بار دوم به پیروزی رسانید. محمدعلی میرزا فرار کرد و پسرش «احمد شاه» به سلطنت رسید. در همین دوران است که مرکز غیبی «انجمن انقلابی» اولین هسته‌های حزب «اجتماعیون عامیون» به رهبری «حیدر عمو اوغلی»، «کریلانی علی مسیو»، «کریم دواتگر» و... به وجود می‌آید. همین سازمانها بودند که «انجمن تبریز» را در دوره مقاومت مسلحانه علیه سپاهیان شاه رهبری کردند و در همین دوره است که ترور سیاسی، با کاربرد گسترده و در اشکال گوناگون به کار گرفته می‌شود.

مهم‌ترین و کاراترین ترور سیاسی این دوره قتل «اتابک امین‌السلطان» صدراعظم مستبد «محمدعلی میرزا» است که اولین نخست‌وزیری است که در تاریخ معاصر ایران ترور می‌شود. سنت و سرنوشتی که پس از رزم‌آرا و حسنعلی منصور بدان دچار آمدند. محمدعلی شاه، اتابک را که از مستبدین بنام بود با مأموریت نابودی انقلاب به صدراعظمی می‌گمارد. مردم و رهبران انقلاب بر می‌آشوبند، مجلس اول با آگاهی از ترفندهای اتابک با او از در مخالفت در می‌آید اما شاه در برابر درخواست عزل او بی‌اعتنا به خواست مردم مقاومت می‌کند و اتابک هر روز مشکلی تازه در

ترک ایرانی نژادی آنکه همچون تهمت

معلی فر فریدون محبی جباه جمعی

گفت تاریخ عزایش را به زاری خاوری

کسود از شش لؤل احیا عالمی را آدمی

گریخت. این ترور را نیز حیدر عمو اوغلی طراحی کرده بود. شاه خشمگین دستور داد که عده‌ای را بازداشت کنند. مأموران او برای یافتن سوءقصدکنندگان به تکاپو افتادند و از جمله ۴ نفر به نامهای «مشهدی عمو اوغلی»، «مشهدی عبدالله»، «اکبر» و «زینال» که آذربایجانی بودند هنگام خروج از تهران دستگیر شدند. دستگیرشدگان بازجویی شدند اما به علت فقدان مدرک و مقاومت در برابر فشار مأموران از آنها رفع اتهام شده و آزاد می‌شوند. بعدها معلوم می‌شود که بمب‌اندازان به کالسکه شاه، همین چهار نفر اعضای انجمن بوده‌اند. انجمن برنامه‌های خود را در ترور هواداران استبداد ادامه می‌دهد. روز ۱۶ اسفند ماه برابر با ۴ صفر ۱۳۲۶ قمری زمانی که «قوام‌الملک شیرازی»، مالک بزرگ و قدرتمند فارس در باغ دیوان‌خانه قدم می‌زد، جوانی به او نزدیک شده، چهار تیر به او می‌زند و می‌کشد. ضارب خود نیز با گلوله خودکشی می‌کند. در جیب او کارت‌تی به دست می‌آید که روی آن نوشته شده بود «نعمت‌الله بروجردی نمره ۱۹ قائل نصرت‌الدوله قوام‌الملک». در ۱۶ اسفند همان سال «سیداحمد دشتکی» تبری به «سالارالسلطان» زد که او را زخمی کرد و در حادثه دیگری در شیراز «شیخ باقر» نامی با شلیک دو گلوله ترور شد. در تبریز پیکار بین آزادخواهان و مستبدین به راههای گوناگون ادامه یافت. قلب انقلاب مشروطه در تبریز می‌زد و در یکی از حوادث آن روزگار پر آشوب یک سید ناشناس به اتفاق شخصی به نام «تقی مسگر» قصد جان «میرهاشم» از رهبران استبداد را می‌کند. تیر به میرهاشم کارگر نمی‌شود و ضارب آن دستگیر می‌شوند. در تهران محمدعلی شاه مجلس را به کمک «لیاخوف» فرمانده فزاقان روسی به توپ می‌بندد. لیاخوف پس از شکست محمدعلی شاه به روسیه فرار می‌کند. مدتی در کنار ارتش سفید علیه بلشویکها می‌جنگد و سرانجام روزی در شهر «پاتوم» به دست دو

قتل اتابک، یکی از دشمنان بزرگ مشروطه را از سر راه انقلابیون برداشت. انجمن شهرتی بسزا یافت و به عنوان یک سازمان مخفی سیاسی توجه بسیاری را به خود جلب کرد. هر چند از عمر آن هنوز چندان نگذشته بود اما در شهریور ۱۳۲۵ یکی از اعضای خود را به نام «یوسف خردور» در تبریز ترور کرد. اگر این ترور به دلایل انضباطی انجام نشده و ریشه در اختلافات درونی داشته باشد باید آن را اولین تروری دانست که در ذرون یک سازمان سیاسی رخ داده و این همان سنت ناپسندی است که گاه در تاریخ ایران ابعاد دردناکی داشته است. اما این حادثه توجه چندانی را به خود جلب نکرد. انجمن علت را تخلف یوسف خردوز از ضوابط تشکیلاتی و اخلاقی ذکر کرد. جامعه در تلاطم بود و کسی مجال پرداختن به این‌گونه مسائل را نداشت و به ویژه آنکه اندکی بعد بزرگترین طرح ترور انجمن و وسیع‌ترین نقشه عمو اوغلی در تهران به اجرا گذاشته شد. ترور محمدعلی شاه هر چند ناموفق بود اما پیامدهای بسیاری بر تاریخ انقلاب از خود به یادگار گذاشت. روز ۸ اسفند ۱۳۲۶ قمری هنگامی که محمدشاه با یک اتومبیل (کالسکه دودی) و دو کالسکه ۶ اسبه سلطنتی برای گردش به دوشان تپه می‌رفت، زمانی که از خیابان وحش آن زمان عبور می‌کرد، دو نارنجک با فاصله‌ای اندک جلو و کنار اتومبیل منفجر شد، چند نفر کشته و زخمی شدند. اما شاه جان به در برد. پرتاب‌کنندگان بمب گمان کرده بودند که شاه در اتومبیل سوار است حال آنکه محمدشاه در یکی از کالسکه‌ها نشسته بوده به سرعت از معرکه

فرماندهان لشکر صمدخان و جمعی از سربازان او را می‌گیرد. عمواغلی در جریان جنگ تبریز بمب و یا به گفته خود «ماشین دوزخی» را در زیر زمین اسبی پنهان کرده و اسب را به سوی سنگر «عین‌الدوله» می‌فرستد. اولین کسی که اسب را سوار می‌شود، در اثر انفجار به هوا رفته راکب و مرکوب و تنی چند از نزدیکان عین‌الدوله کشته می‌شوند.

در تهران مستبدین به ظاهر پیروز شده‌اند، اما اعتراض مردم به اشکال گوناگون ادامه می‌یابد. روز جمعه ۱۹ دی ماه برابر با ۱۶ ذیحجه آن سال «شیخ فضل‌الله نوری» هدف سوء قصد «کریم دراتگر» از اعضای انجمن قرار می‌گیرد. تیر کریم، زخمی بسیار سطحی را سبب می‌شود. کریم دستگیر می‌شود و تا پیروزی مشروطه خواهان بر محمدشاه در زندان می‌ماند. پس از پیروزی انقلاب، کریم از زندان رها می‌شود و مدتها بعد با تنی چند از یاران خود «انجمن مجازات» را بنا می‌نهد که خود داستان دیگری دارد.

سرانجام «محمدشاه» شکست می‌خورد و به سفارت روس پناهنده می‌شود، پسر خردسالش «احمد شاه» به سلطنت می‌رسد. رهبران مشروطه از جمله سیدین بهیانی و طباطبایی با تکریم بسیار به تهران باز می‌گردند. مجلس دوم گشوده می‌شود. احزاب سیاسی شکل می‌گیرند و بین سران انقلاب بر سر راههای اداره کشور اختلاف و چند دستگی به وجود می‌آید. سیدعبدالله بهیانی به حمایت از حزب «اعتدالیون» و «تقی‌زاده» نماینده تبریز به حمایت از حزب «دموکرات» در برابر یکدیگر صف می‌آرایند. حزب «اجتماعیون عامیون» به رهبری عمواغلی با تقی‌زاده و حزب او متحد می‌شوند. جدال بالا می‌گیرد. اعتدالیون در روزنامه خود به نام «استقلال» و دموکراتها در ارگان خود به نام «ایران‌نو» به سردبیری «محمدامین رسول‌زاده» از اعضای اجتماعیون عامیون، علیه

در سال ۱۲۸۹ صنایع‌الدوله وزیر مالیه به دست دوگرجی ترور می‌شود. قاتلان به سفارت روس پناهنده شده و از سرتوشت آنان اطلاع چندانی در دست نیست. انقلاب مشروطه ظاهراً پیروز شده بود اما بسیاری از انقلابیون در آن روزگار بر آن بودند که انقلاب منحرف شده و به اهداف خود نرسیده است. «شیخ محمد خیابانی» با چنین اندیشه‌ای در سر، پرچم «قیام آذربایجان» را بر می‌افرازد. در تبریز چندین ترور سیاسی به اوج گیری قیام او کمک می‌کند. در خرداد ۱۲۹۰ «ملاحمزه» یکی از سردستانان مستبدین شبانه ترور می‌شود. در ۲۲ مهر برابر با ۲۶ ذیحجه ۱۳۳۶ هنگام عصر «مجدالملک فخرالمعالی» مدعی‌العموم دوران حاکمیت دوران حاکمیت استبداد در تبریز و «محمدخان» کدخدای محله امیرخیز در همان دوران به دست دموکراتهای طرفدار خیابانی ترور می‌شوند. «میرزا نعمت‌الله خان جاوید» صاحب امتیاز و نویسنده روزنامه «کلید نجات» در راه میانه و تبریز در ۷ محرم ۱۳۳۶ ترور می‌شود. او در آغاز مشروطه خواه بود اما در زمان مرگ از مخالفان جنبش خیابانی به شمار می‌آمد. در ۱۳ آبان همان سال در بازار «صفی حسام»، «نظام مراغه‌ای» و شب آن روز «میرزا علی لطفعلی ملک‌التجار» که به بدخواهی مشروطه مشهور بودند ترور می‌شوند. فردای آن روز نیز «سردار مظفر چاردولی» و «محمودخان حسام‌نظام» پسر عموی «صمدخان» به قتل می‌رسند. پس از آن «حاجی میرزا کریم» امام‌جمعه و پسرش «حاجی بیوک آقا» در مجلس ترحیم «حاجی عدل‌الملک» در محله «اشمشکلان» تبریز ترور می‌شوند. این ترورهای پی در پی فضای تبریز را آشفته می‌کند و به شیخ محمد خیابانی نسبت داده می‌شود.

در تهران «ناصرالملک» نخست‌وزیر شده و پس از او «نورالدوله» که نام او با قرارداد ننگین ۱۹۱۹ همراه است به‌نخست‌وزیری می‌رسد.

ایرانی نقابدار به انتقام خونهای که از آزادیخواهان تهران ریخته بود، با شلیک چند گلوله کشته می‌شود. با انحلال مشروطه اول، تبریز علیه شاه مستبد سر به شورش برمی‌دارد. جنگ در می‌گیرد. شاه، عین‌الدوله را با سپاهی به سرکوب تبریز می‌فرستد و او با یاری «شجاع نظام مرندی»، «رحیم‌خان» و «صمدخان مراغه‌ای» و دیگر رؤسای ایلات، تبریز را محاصره می‌کند. مردم تبریز به رهبری سنارخان و باقرخان و سازماندهی مرکز غیبی و انجمن انقلابی به سرکردگی حیدر عمواغلی مقاومت می‌کنند و در این دوره است که شاهد چند ترور هستیم که با شیوه‌ای بدیع اجرا شد.

حیدر عمواغلی که در این دوره به تدریج به «حیدر بمبی» معروف شده بود ترور شجاع نظام مرندی را برنامه‌ریزی می‌کند. روزی که شهر سیف‌السادات حاج میرزا حسن مجتهد به دست او می‌افتد، بسته‌ای حامل بمب درست کرده و همراه با نامه‌ای جعلی از سیف‌السادات که از دوستان شجاع نظام بود با مهر او بوسیله «میرزا اسماعیل نوربری» به پستخانه تحویل می‌دهد تا با پست برای شجاع نظام فرستاده شود. وزن جعبه در پستخانه «۶۷۰ مثقال» برآورد می‌شود. پست بسته را به شجاع نظام می‌رساند و او با دیدن مهر سیف‌السادات و نامه جعلی فریب خورده دستور می‌دهد بسته را باز کنند. بمب منفجر شده و شجاع نظام، پسرش و چند تن از نزدیکان آنها را می‌کشد. در یک طرح ترور دیگر، حیدر عمواغلی، تله‌ای انفجاری برای کشتن «صمدخان مراغه‌ای» از سران سفاک استبداد بر پا می‌کند. رویه فضولی نیمه شب به این تله پای می‌نهد و انفجار او را از پای در می‌آورد و صمدخان جان به در می‌برد. حیدر از پای نمی‌نشیند. در یک تله دیگر بمبی زیر خاک پنهان می‌کند و با ترفند صمدخان را به آنجا می‌کشاند. اما تله زودتر منفجر شده و جان یکی از

یکدیگر به مبارزه برمی‌خیزند. روز ۲۸ رجب ۱۳۲۸، ۴ نفر از دیوار خانه بهیانی بالا رفته و او را در اتاقش ترور می‌کنند. ترور سیدعبدالله بهیانی که یکی از رهبران اصلی انقلاب مشروطه بود به حزب دموکرات و تقی‌زاده نسبت داده می‌شود. مرحوم کسروی می‌نویسد «یکی از ایشان رجب نام، سرابی بود که از قفقاز آمده در تبریز در شمار مجاهدان قفقازی در جنگها دست داشت... پس از کشته شدن بهیانی در تهران نایستاد و دوباره به تبریز برگشت و در آنجا بود تا در جنگ محرم ۱۳۳۰ با روسیان تیری در دهانش خورده، کشته گردید. می‌گویند شادروان بهیانی را نیز از دهانش زده بودند». اعتدالیون از ترور رهبر خود برمی‌آشوبند و چند روز بعد «علی محمدخان تربیت» و «سید عبدالرزاق خان» از اعضای حزب دموکرات را در خیابان لاله‌زار ترور می‌کنند. در این ترور «حسین نوروزاف» و «آقابالا»، به عنوان قاتلین نام برده می‌شوند. عبدالرزاق خان کلیشه‌ساز بود و کلیشه معروف به «عدل مظفر» یا شیر و خورشید و تاریخ امضای فرمان مشروطه که به عنوان آرم مشروطه ایران بر سر در مجلس شورای ملی نصب شده بود از کارهای اوست. همان روزها «رسول‌زاده» در سمرقانه خود در «ایران‌نو» به اعتراض به این ترور با تیمور از مسئولان عمواغلی یاد کرد که در خیابان لاله‌زار به دست آدمهای مشهدی صادق کشته شد. و همچنین از کسانی چون «ناصرالملک»، «امین‌الملک»، «حجت‌الاسلام سیدعبدالله» نام می‌برد که در آن روزها ترور شده بودند. در برابر اعتراض عمومی به قتل سیدعبدالله بهیانی، تقی‌زاده با قرض گرفتن ۴۰۰ تومان هزینه راه از مجلس، راهی فرنگ می‌شود. عمواغلی نیز از ایران فرار کرده به اروپا می‌رود تا بعدها که در نهضت جنگل بار دیگر فعال شد و سرانجام نیز در سالهای آخر نهضت جنگل کشته شد.

بازجوی سیاسی به انتقام شکنجه و آزار متهمان سیاسی به دست یک گروه مخفی کشته شد. در سالهای بعدی این رویه با ترور بازجویان ساواک شاه ادامه یافت. در این میان اما دومین ترور درون سازمانی نیز رخ داد و سنت زشت قتل مخالفان رهبری سازمانهای سیاسی بار دیگر با ترور «کریم دواتگر» چهره نمود. مرحوم کسروی می‌نویسد «در یکی از کوچه‌ها مردم تهران یکی را دیدند که می‌گریزد و دیگری او را دنبال می‌کند. چون به نزدیک رسید از پشت سر با تپانچه شلیک کرد و چون او افتاد خود بگریخت. پاسبانان زخمی را که کریم بود برداشتند و به شهربانی آوردند و تا چند ساعتی که زنده بود پرسشهایی از او کردند». قاتل کریم دواتگر یکی دیگر از اعضای انجمن به نام «رشیدالسلطان» بود. سرانجام دولت بر آن شد که با اعضای انجمن به شدت برخورد کند. سرخ‌هایی به دست آمد. عده‌ای دستگیر شدند و وثوق‌الدوله به سرعت به مجازات آنان پرداخت. «رشیدالسلطان» و «حسن‌الله» به دار آویخته شدند. «ابوالفتح خان» به ۱۵ سال و «عمادالکتاب» و «میرزا علی‌اکبر» به پنج سال زندان محکوم و پرونده یکی از پیشقدمان گروه‌های سیاسی تروریستی ایران هم بسته شد.

ناکامی انقلاب مشروطه و ناتوانی قاجاریه و سیاست انگلستان زمینه‌ساز کودتای ۱۲۹۹ رضاخان شد و سرانجام به دیکتاتوری ۲۰ ساله انجامید. «رضاخان» از همان آغاز «ترور سیاه» را چون وسیله‌ای برای ارباب مخالفان خود به کار گرفت. «میرزاده عشقی» شاعر انقلابی و مدیر روزنامه «قرن بیستم» درست یک روز پس از انتشار مقاله‌ای علیه رضاشاه در تابستان ۱۳۰۳ در خانه‌اش با سه تیر کشته می‌شود، قاتل ناپدید و پرونده از سوی مراجع قضایی دنبال نمی‌شود. در ۷ آبان ۱۳۰۵ زمانی که مدرس، سرسخت‌ترین مخالف رضا شاه برای اقامه نماز صبح به «مسجد

نارضایی عمومی بطور دامن‌گستری همه‌جا پخش می‌شود. مردم و انقلابیون سرخورده و ناامیدند چرا که در پیش چشم آنها انقلاب به راه دیگری می‌رود. رجال وابسته به نیروهای خارجی به ویژه انگلیس و دولتمردان فاسد بار دیگر به قدرت باز می‌گردند. عده‌ای گمان می‌برند که این رجال و دولتمردان، فاسد و وابسته هستند که انقلاب را به گمراهی کشانیده‌اند و از این رو بر آن می‌شوند که با کشتن آنها انقلاب را نجات داده و با ترساندن دولتمردان از انحراف آنان جلوگیری کرده و با ترورهای پر سروصدا مردم را به اعتراض تشویق کنند. چند تن از این مردان کمیته‌ای به نام «انجمن مجازات» را بنا می‌نهند، «کریم دواتگر» ضارب شیخ فضل‌الله نوری از اعضای فعال این کمیته است. در گام اول انجمن مجازات «میرزا اسماعیل خان» رئیس انبار غله تهران را در سالی که فحطی مردم را می‌آزرد، در ۲۸ بهمن در نزدیکی «گاز ماشین» ترور کرد. پس از او قرعه به نام «متین‌السلطنه» مدیر روزنامه «عصر جدید» افتاد که از سیاستمداران طرفدار انگلیس بود که در خانه‌اش ترور شد. «آقامیرزا محسن مجتهد» سومین قربانی بود که در روز پنجشنبه ۱۷ خرداد در راه بازار کشته شد. انجمن مجازات به دنبال این ترورها «برادر صدراالعلماء» را که در گذشته از پیشگامان مشروطه و در آن زمان هواخواه وثوق‌الدوله بود ترور کرده و «منتخب‌الدوله» خزانه‌دار کل و داماد وثوق‌الدوله را نیز به قتل رسانیدند.

ترورهای پی‌درپی انجمن مجازات جو ترس و هراس را در دل دولتمردان دامن زد. در مجلس و کابینه بحتیهای بسیاری به راه افتاد، دولت دچار تزلزل شده بود. در اوج تمقیب انجمن، اعضای انجمن در ۵ آذر «میرزا احمدخان صفا» مأمور نظمی و بازجوی آن اداره را که سرپرستی پی‌گیری پرونده را برعهده داشت ترور کردند. این اولین بار بود که یک

۱۲۲ □ شلیک به اصلاحات

می‌شود که کارت خبرنگاری مربوط به روزنامه «پرسچم اسلام» و یک روزنامه مربوط به «حزب توده» را از جیب متهم به دست آورده و به این بهانه آیت‌... کاشانی را تبعید، حزب توده را غیرقانونی و به دستگیری و آزار مخالفان می‌پردازد. بعدها معلوم می‌شود که این ترور را «رزم‌آرا» مرد قدرتمند ارتش و سیاست آن روزگار با همکاری دولت انگلیس طراحی کرده است تا از رهگذر ترور شاه، رزم‌آرا به قدرت رسیده و به عنوان یک دیکتاتور قدرتمند با سرکوب نهضت ملی، قرارداد نفت را با انگلستان امضا کند. گفته شده است که این ترور با اطلاع «کیانوری»، از اعضای مهم مرکزیت حزب توده در آن روزگار صورت گرفته و «خسرو روزه» رئیس سازمان نظامی حزب نیز در جریان آن قرار داشته است.

در سال ۱۳۲۶ یکی از جنجالی‌ترین ترورهای سیاسی ایران رخ می‌دهد و آن ترور «محمد مسعود» روزنامه‌نویس ایرانی و مدیر «مرد امروز» بود که به دست افراد ناشناسی کشته می‌شود. مسعود با مقالات آتشین خود علیه «قوام‌السلطنه» و «اشرف پهلوی» شهرت و محبوبیت بسیار در میان مردم به دست آورده بود و روزنامه او یکی از پرتیراژترین روزنامه‌های آن دوران بود. در آغاز، قتل او، توطئه‌ای از سوی «اشرف پهلوی» خواهر توأمان شاه و قوام‌السلطنه تلقی شد، اما پس از چندین آشکار شد که در این ترور حزب توده و به ویژه سازمان نظامی دست داشته و «سروان عباسی» از اعضای سازمان نظامی به دستور مستقیم «خسرو روزه» مسعود را ترور کرده است. گفته شد که مسعود سندی را به دست آورده بود که می‌توانست ارتباط رزم‌آرا و روزه را افشا کرده و نقشه‌های رزم‌آرا را نقش بر آب کند و در صدد انتشار آن بود. یکی دیگر از روزنامه‌نویسانی که به دست اعضای حزب توده کشته شد «احمد دهقان» مدیر مجله «تهران‌مصور» بود که از هواخواهان دربار و از مخالفان

برور در ایر 21

سپهسالار» که تولید آن را نیز داشت، رهسپار بود هدف تیر عوامل رضا شاه قرار می‌گیرد اما جان به در برده، توطئه ترور او ناکام می‌ماند. رضا شاه در دوران سلطنت خود بسیاری از کسان از جمله مدرس، فرخی، نصرالدوله فیروز، ارباب، کیخسرو... را به شیوه‌های گوناگون در زندان به قتل می‌رساند که هر چند این ماجراها ترور محسوب نمی‌شود اما نشانه‌ای از کاربردهای ترور سیاه را به نمایش می‌گذارد.

در شهریور ۱۳۲۰ رضا شاه سقوط می‌کند و پسرش جای او را می‌گیرد. از آن سال تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دوران تلاطم سیاسی در ایران است. نهضت ملی اوج می‌گیرد و سازمانها و احزاب سیاسی گوناگون به وجود می‌آیند که هر یک نقشی در تاریخ از خود به جای می‌گذارند. با اوج‌گیری بحرانهای سیاسی بار دیگر ترور سیاسی به کار گرفته می‌شود. اولین ترور پر سروصدای این سالها قتل «احمد کسروی» مورخ و حقوقدان ایرانی است که به علت کتابهایی که درباره ادیان و به ویژه دین اسلام منتشر می‌کند روز ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ به دست «سیدحسن امامی» از اعضای «فداییان اسلام» و به دستور «نواب صفوی» رهبر سازمان با ضربات کارد در اتاق بازرس دادگستری به قتل می‌رسد. با این ترور نام سازمان فداییان اسلام بر سر زبانها می‌افتد و این سازمان که برای تحقق حکومت اسلامی مبارزه می‌کرد تا سالها پس از آن نقش مهمی را در صحنه سیاسی ایران بازی می‌کند.

روز جمعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، در مراسم سالروز تأسیس دانشگاه تهران، ناصر فخرآرایی» چند گلوله به شاه شلیک می‌کند. حمله به شاه جلوی در دانشکده حقوق دانشگاه تهران یکی از ترورهای مهم آن دوره به حساب می‌آید. شاه جان به در می‌برد و ضارب به دست «سرتیپ صفاری» و چند نظامی دیگر در همان محل کشته می‌شود. رژیم مدعی

شناخته شده و تعدادی از آنها دستگیر شدند اینان پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ از زندان آزاد شدند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، رژیم شاه تا سال ۳۷ به سرکوب جنبش‌های ملی و محکم کردن پایه‌های سلطه خود می‌پرداخت. با عقد قرارداد کنسرسیوم، آمریکا نیز بالاخره می‌تواند، همپای انگلستان، در غارت ایران سهیم شود، اما «دلارهای تزرفی» اقتصاد بحرانی‌زده را درمان نکرده، بحران اقتصادی تا سالها ادامه می‌یابد تا حدی که در سال ۴۰ نخست‌وزیر وقت دکتر امینی کشور را «ورشکسته» اعلام می‌کند. در سالهای آغاز کودتا «فرمانداری نظامی» به ریاست «تیمسار تیمور بختیار» تعقیب، شکنجه و بازجویی از مخالفان را برعهده دارد. فرمانداری نظامی با یاری متخصصان آمریکایی سرانجام به سازمانی تبدیل می‌شود که بعدها به عنوان یکی از مخوف‌ترین و بی‌رحم‌ترین سازمانهای امنیتی، شهرتی جهانی می‌یابد. «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» یا همان «ساواک» معروف. بختیار که بعدها در سال ۴۹ خود قربانی طرحی شد که یکی از عوامل همین سازمان مجری آن بود اولین رئیس ساواک ایران بود که پس از فرار از ایران جای خود را به «تیمسار پاکروان» داد. فرمانداری نظامی نقش اصلی را در نابودی سازمانهای سیاسی ایران از جبهه ملی و فداییان اسلام گرفته تا حزب توده برعهده می‌گیرد. تا سال ۳۹ اگر از حمله «شعبان جمفری» معروف به «شعبان بی‌مخ» در جلوه دادگستری و مجروح کردن دکتر فاطمی وزیر خارجه مصدق که بگذریم مهم‌ترین ترور سیاسی طرح ترور ناکام فداییان اسلام علیه «حسین علاء» نخست‌وزیر وقت در سال ۱۳۳۴ بود. حسین علاء در مجلس ختم «سیدمصطفی کاشانی»، پسر آیت‌الله کاشانی، هدف حمله «مظفر ذوالقدر» قرار می‌گیرد. تیر به علاء نمی‌خورد و ذوالقدر می‌کوشد که با کاردار کنار را تمام کند اما موفق

ترور در ایران □ ۲۳

وزم آرا بود. به دستور رهبری حزب، خسرو روزبه در همین سالها یکی دیگر از ترورهای درون سازمانی را انجام داده و «حسام لنگرانی» از اعضای حزب را به علت تخلف از انضباط حزبی ترور می‌کند.

در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۲۸ عبدالحمین هزیر نخست‌وزیر سابق و وزیر دربار وقت در جلوه مسجد سپهسالار (مطهری کنونی) به دست سیدحسن امامی از اعضای سازمان فداییان اسلام ترور شد در آن زمان مسأله ملی کردن نفت و جلوگیری از انعقاد قرارداد نفت با انگلستان و انتخابات مجلس بسیار داغ بود. هزیر سیاستمدار طرفدار انگلیس می‌کوشید که با بند و بست‌های پشت‌پرده مانع انتخاب سیاستمداران ملی، رأی‌نمایندگی مجلس شده و هواداران خود را به مجلس ببرد. مرگ هزیر دربار و سیاست انگلستان را تا حد زیادی تضعیف کرد اما هنوز مهره اصلی سیاست انگلیس یعنی «وزم آرا» با قدرت بر سرکار بود و به مقام نخست‌وزیری رسیده بود. وزم آرا تیمسار مقتدر و رئیس ستاد ارتش، نخست‌وزیر قدرتمند و کسی بود که قرار بود یکه‌تاز صحنه سیاسی کشور باشد و در ۱۴ اسفند ۱۳۳۹ در جلوه «مسجد شاه» در مراسم ترحیم «آیت‌الله فیض» به تیر «خلیل طهماسبی» از اعضای «سازمان فداییان اسلام» از پای درآمد. مرگ وزم آرا راه را برای نخست‌وزیری «مصدق» پس از «حسین علاء» و ملی شدن نفت باز کرده و انگلستان را از قوی‌ترین عامل خود در ایران محروم کرد.

یکی از جنجالی‌ترین ترورهای سیاسی این دوره قتل فجیع «سرلشکر افشارطوس» رئیس شهرستانی و یاز وفادار دکتر مصدق و حکومت ملی او بود. افشار طوس در اول اردیبهشت ۱۳۳۲ در توطئه‌ای که «دکتر بقائی» طراح اصلی آن بود ناجوانمردانه ربوده شد. او را به کوههای اطراف تهران بردند و پس از چند روز شکنجه‌های بیرحمانه کشتند. قاتلین افشارطوس

ترور در ایران □ ۲۵

نمی‌شود. علاء بر آن بود که چند روز بعد «پیمان دفاعی بغداد» که بعدها به پیمان «ستو» معروف شد را بار دیگر تجدید کند. پس از ترور نافرجام حسین علاء، اعضای سازمان فداییان اسلام از جمله نواب صفوی دستگیر و به همراه جمعی از یاران خود اعدام می‌شوند.

از سال ۴۰ به بعد و با نخست‌وزیری دکتر امینی فضای سیاسی بازتر می‌شود. مسأله اصلاحات ارضی مطرح و چشم‌انداز، حیرت‌انگیز از تحولات مهم اقتصادی و سیاسی می‌داد. در زمان نخست‌وزیری علم قیام بزرگ ۱۵ خرداد ۴۲ به رهبری روحانیت مبارز رخ می‌دهد. سرکوب خونین قیام مردم در ۱۵ خرداد بعدها اثر مهمی در سمت‌گیری گروههای سیاسی و به ویژه سازمانهای مذهبی در اتخاذ ترور سیاسی برجای می‌گذارد. از پس ماجراهای سیاسی بسیار، شاه سرانجام «حسنعلی منصور» پایه‌گذار «کانون مرفقی» را برای نخست‌وزیری و اجرای طرح ۶ ماده‌ای خود بر می‌گزیند. منصور که جمعی از تحصیل‌کردگان و هواداران غرب به‌ویژه آمریکا را گرد آورده بود می‌کوشد چهره‌ای متفاوت از رجال سابق ایران از خود به دست دهد. «کانون مرفقی» بعدها هسته اولیه «حزب ایران نوین» را که تأیید از تشکیل حزب «رستاخیز» سالها به اصطلاح حزب حاکم ایران بود، به وجود می‌آورد و اولین نسل بوروکراتها و تکنوکراتهای جدید در همین کانون و حزب پای می‌گیرند. منصور در اسفند سال ۴۲ به نخست‌وزیری می‌رسد و لایحه‌ای را که به لایحه «کاپیتولاسیون» معروف شد به مجلس ارائه می‌دهد. نقش مهم امام در ۱۵ خرداد و مخالفت سرسختانه ایشان با لایحه مزبور منجر به زندانی شدن و تبعید امام از ایران می‌شود و در اول بهمن سال ۴۳ «حسنعلی منصور» به گلوله «محمد بخارائی» از اعضای هیأت‌های مؤتلفه جلوه در مجلس شورا کشته می‌شود. پیش از تبعید امام، برخی از افراد و گروههای مسلمان که نقش

۲۶ □ شلیک به اصلاحات

مهمی در حوادث آن سالها داشتند با یکدیگر متحد شده و «هیأت‌های مؤتلفه» را به وجود آورده بودند. از جمله این افراد می‌توان به «حاج مهدی عراقی»، «عسکراولادی» و... که از بقایای «سازمان فداییان اسلام» بودند اشاره کرد. سازمان که تحت نظر امام برنامه خود را تدوین کرده بود، به «ارزوه مخفی» علیه رژیم شاه دست یازید. و دارای یک کمیته مرکزی بود که از ۱۱ نفر تشکیل شده بود و یک شورای روحانی سرکوب از کسانی چون آیت‌الله منتظری، دکتر بهشتی، آیت‌الله انواری و... بر کار آن نظارت داشت. پس از تبعید امام، سازمان در آغاز کوشیده بود شاه را ترور کند اما پس از آنکه از این کار نومید شد، بر آن شد که به افراد رده دوم بپردازد. فهرستی مرکب از ۱۱ نفر تهیه شد که در رأس آن «منصور» نخست‌وزیر قرار داشت. «آیت‌الله میلانی» فتوای قتل منصور را صادر و «محمد بخارائی» با همدستی تنی چند از یاران آن را اجرا می‌کند. بخارائی و تعداد دیگری دستگیر می‌شوند. «منصور» پس از «اتابک» و «وزم آرا» سومین نخست‌وزیری بود که به گلوله مخالفان ترور شده بود. هر چند باید بر این فهرست نام «عبدالحمین هزیر» که در زمان مرگ، وزیر دربار و پیش از آن نخست‌وزیر بود را افزود و همچنین باید به حسین علاء که طرح ترور او ناکام ماند اشاره کرد. «محمد بخارائی»، «مرندی»، «نیک‌نژاد» و «حاج صادق آمانی» اعدام و بقیه اعضای «هیأت‌های مؤتلفه» از جمله «آیت‌الله انواری»، «حاج مهدی عراقی»، «عسکراولادی» و... به حبسهای طولانی محکوم شدند.

روز ۲۱ فروردین ماه ۴۴ شاه برای دومین بار هدف ترور قرار می‌گیرد. «رضا شمس‌آبادی» سرباز و وظیفه‌گارد شاهنشاهی در کاخ مرمر با مسلسل به شاه حمله می‌کند. شاه فرار کرده جان به در می‌برد و شمس‌آبادی به گلوله دو نفر از افراد گارد کشته می‌شود. رضا شمس‌آبادی فردی مذهبی و

قدرت هر حرکتی را در نقطه خفه می‌کند. یکی از مهم‌ترین ترورهای این دوران را می‌توان ترور «تیمور بختیار» به حساب آورد. در زمان نخست‌وزیری دکتر امینی از کار برکنار شد و به مخالفت با شاه برخاست. علت مخالفت او با شاه را از سوی اختلاف نظر در سیاست خارجی و از سوی دیگر در این رویه شاه می‌دانند که تحمل افراد قدرتمند را در دستگاه خود نداشت. بختیار به توطئه علیه شاه متهم شد و از ایران فرار کرد. به لبنان و مصر رفت. پس از مدتی از لبنان به بغداد رسید و در آنجا دولت عراق به او پناهندگی و پایگاه داد. بختیار در عراق با ارسال مواد منفجره و فرستادن افراد خرابکار به ایران کوشید با رژیم شاه مبارزه کند. هر چند هیچ‌یک از نیروهای مخالف حاضر به همکاری با او نشد. ساواک شاه در یک طرح حساب شده، یکی از عوامل خود را به‌عنوان پناهنده به عراق فرستاد و او به سرعت در دستگاه بختیار نفوذ کرد و سرانجام در ۱۸ مرداد ۴۹ در ایالت «دیاله» در مرز عراق بختیار را در شکارگاه کشت.

با قتل بختیار برای اولین بار «پرویز ثابتی» یکی از رهبران ساواک به نام «مقام امنیتی» در تلویزیون ظاهر می‌شود و گوشه‌هایی از اقدامات بختیار علیه رژیم را فاش می‌کند. در همین مصاحبه است که «مرد هزار چهره» ساواک و حزب توده به نام مستعار «اسلامی» به عنوان یکی از رهبران مخالفان معرفی می‌شود.

از سال ۴۲ تا ۴۹ جامعه ظاهراً در آرامش به سر می‌برد اما در عمق نسل دیگری شکل می‌گیرد که از هر نظر با نسلهای پیش تفاوت دارد. استقلال فکری و سیاسی از قلبهای جهانی، دوری گزیدن از الگو برداری در پیش و عمل، محور حرکت قرار می‌گیرد. سرکوب بی‌رحمانه، تجربیات گذشته، طرح روشهای جدید و بینش‌های نو در جهان، نسل جدید را به راههای تازه‌ای سوق می‌دهد. «سازمان فداییان خلق» و

دارای تمایلات ملی بود. ساواک شاه توانست هیچ ردی از دوستان او به دست آورد. تحقیقات جز تأکید بر افکار سیاسی و مخالفت شمس‌آبادی راه به جایی نبرد. اما در خانه شمس‌آبادی، عکسی از یکی از دوستان او یافته شد. فرد مزبور دستگیر و پس از شکنجه اقرار کرد که هر چند از افکار و برنامه شمس‌آبادی کاملاً بی‌اطلاع بوده اما خود عضو یک شبکه مائوئیستی نوپا است. اعضای گروه مزبور دستگیر می‌شوند. این گروه را «پرویز نیکخواه» از فعالان کنفدراسیون دانشجویی خارج از کشور پس از بازگشت به ایران تشکیل داده بود. گروه دارای تمایلات مائوئیستی بوده با هر نوع ترور مخالف و تحت تأثیر افکار «مائو و انقلاب چین معتقد به برپایی جنگ دهقانی علیه رژیم بود. این گروه از سوی ساواک متهم به شرکت در حادثه کاخ مرمر می‌شود، اما «منصوری» یکی از اعضای گروه با ترفندی مأموران بازجویی را قانع می‌کند که او را نزد شاه ببرند تا عاملین اصلی ترور را معرفی کند. منصوری در ملاقات با شاه واقعبین را با او در میان می‌گذارد، تحقیقات بعدی ساواک نیز حرفهای او را تأیید می‌کند. اتهام توطئه علیه جان شاه از این گروه رفع و تنها به اتهام «عضویت در دسته و مراب با رویه اشتراکی» محاکمه و به زندانهای مختلف محکوم می‌شوند. پرویز نیکخواه رهبر این گروه پس از چندی با اظهار ندامت از گذشته خود از زندان آزاد شده و در ارگانهای رژیم کار می‌کند و پس از انقلاب اسلامی به جرم همکاری با رژیم شاه اعدام می‌شود. در مهر ماه ۴۴ سرباز وظیفه دیگری به نام «بارانی» در پادگان باغشاه ۳ سرهنگ ارتش را با مسلسل خود می‌کشد. تحقیقات نشان می‌دهد که ترورها جنبه شخصی نداشته‌اند اما حقیقت ماجرا هرگز برای مردم فاش نمی‌شود.

سازمانهای سیاسی گذشته چون حزب توده، جبهه ملی و... از سال ۴۱، به بعد به تدریج از صحنه سیاست حذف می‌شوند و ساواک شاه با

گروه احمدزاده و صفائی‌فراهانی با یکدیگر پیوند می‌خورند و در ۱۹ بهمن ۴۹ تیم کوه با حمله به پاسگاه «سیاهکل» از توابع لاهیجان عمل مسلحانه را آغاز می‌کنند. تیم کوه منهدم می‌شود. دو نفر کشته و بقیه (۱۵ نفر) اعدام می‌شوند. روز ۱۸ فروردین سال ۵۰ پنج نفر از اعضای سازمان فداییان از جمله «امیر پرویز پویان» رهبر سازمان، «رحمت پیروندیزی» و «اسکندر صادقی نژاد»، «تیمسار فرسیو» را ترور می‌کند. تیمسار فرسیو در سال ۱۳۴۵ به مقام دادستانی ارتش رسیده و در بسیاری از محاکمات سیاسی از جمله محاکمه گروه کاخ مرمر و گروه جزئی به عنوان دادستان شرکت داشت. در سال ۱۳۴۹ به ریاست دادرسی ارتش منصوب و حکم اعدام تیم کوه فداییان را صادر کرده بود. رژیم برای معالجه فرسیو جراح معروف انگلیسی «دکتر کاره» را به تهران می‌خواند اما معالجات ثمری نمی‌بخشد و تیمسار می‌میرد. مقام امنیتی بار دیگر در تلویزیون ظاهر می‌شود و روز ۲۱ فروردین، سه روز پس از ترور فرسیو، برای اولین بار در تاریخ ایران اسامی و عکس نه نفر به نامهای پرویز پویان، اسکندر صادقی نژاد، جواد سلاخی، حمید اشرف، منوچهر بهائی پور، عباس مفتاحی، احمد زبیرم، محمد صفاری آشتیانی و رحمت‌الله پیروندیزی در رسانه‌ها و اعلانهای خیابانی پخش شده و برای دستگیری هر یک از آنها ۱۰۰ هزار تومان جایزه تعیین می‌شود.

روز ۱۴ فروردین افراد سازمان فداییان به کلاتری قلهک حمله کرده و یک پلیس را می‌کشند. جامعه آرام تکان می‌خورد. ۱۹ اردیبهشت «کارگران کارخانه جهان چیت» سر به شورش بر می‌دارند که پلیس شاه آنها را به گلوله می‌بندد. سالها بعد «مصطفی فاتح‌یزدی» صاحب این کارخانه به دست افراد سازمان فداییان ترور می‌شود.

در این میان گروهی از اعضا و رهبران سازمان مجاهدین خلق با هجوم

«سازمان مجاهدین خلق» با گرایشات متفاوت مارکسیستی و اسلامی شکل می‌گیرند و در سال ۴۴ برای اولین بار یک گروه مارکسیستی مسلح دستگیر می‌شود. «بیژن جزئی» که این گروه را بنیاد نهاده بود اگر چه همان برداشتهای حزب توده را دنبال می‌کند اما معتقد به عمل مسلحانه در برابر رژیم است. دو تن از اعضای این گروه یعنی «علی‌اکبر صفائی فراهانی» و «صفاری آشتیانی» به عراق و از آنجا به لبنان می‌گریزند. در اردوگاههای فلسطینی در لبنان با برداشتهای کاملاً تازه‌ای آشنا شده و با اعتقاد به طرز تفکری که در آن سالها به «ثوری کانون» مشهور بود به ایران باز می‌گردند و می‌کوشند که یک کانون شورشی از چریکهای مسلح در شمال ایران به وجود آورده راه انقلاب کوبا را دنبال کند. گروه دیگری به پایه‌گذاری «مسعود احمدزاده»، «پرویز پویان» و «عباس مفتاحی» در همان سالها در تهران و مشهد و تبریز به وجود می‌آید. این گروه با رد نظریات «حزب توده»، «مائوئیستها» و «ثوری کانون» تحت تأثیر موج جنگ چریک شهری که در آن روزگار سراسر آمریکای لاتین را در بر گرفته بود، مدعی طرح بینش جدیدی می‌شود. پرویز پویان در کتابی به نام «رد ثوری بقا و ضرورت مبارزه مسلحانه» و مسعود احمدزاده در جزوه‌ای به نام «مبارزه مسلحانه استراتژی و تاکتیک» دیدگاهی را بنیان می‌نهند که صحنه سیاسی و تاریخ ترور ایران را سالها تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

در همین سالها سه نفر از اعضای «نهضت آزادی» به نامهای «حنیف نژاد»، «سعید محسن» و «علی‌اصغر یدیع‌زادگان» سازمان «مجاهدین خلق» را بنا می‌نهند. این سازمان نیز با استدلالهای دیگری و با تأکید بر تجربه گذشته و خشونت رژیم در ۱۵ خرداد به مبارزه مسلحانه روی می‌آورد.

سازمان فداییان ثوری «تبلیغ مسلحانه» را چون وسیله‌ای برای دستیابی به ثوری انقلابی و نقد سلاح‌ها در نظر می‌گیرد. در سال ۴۸ دو